چرا محور اوراسیا نظم جهانی آینده را رقم می‌زند؟

نبرد قرن در خطوط «هارتلند» و «ریملند»

تحلیل

ترجمه: کسری اصفهانی

بسیاری از تحولات ژئوپلتیکی جهان امروز، از جنگ اوکراین و رقابت فزاینده آمریکا و چین گرفته تا بحران‌های خاورمیانه، تنها با بررسی رویدادهای روز قابل فهم نیستند، بلکه ریشه در نظریه‌های کلاسیک ژئوپلتیک دارند که بیش از یک قرن پیش بنیان گذاشته شدند. از آغاز قرن بیستم، اندیشمندان برجسته این حوزه کوشیده‌اند پاسخی به این پرسش بدهند که منشأ قدرت جهانی چیست و کدام مناطق جغرافیایی، سرنوشت نظام بین‌الملل را رقم می‌زنند. در این میان، دو نظریه بیش از همه بر سیاست خارجی و راهبردهای نظامی قدرت‌های بزرگ اثر گذاشته‌اند؛ نظریه «هارتلند» هالفورد مکیندر که قلب خشکی‌های اوراسیا یعنی قسمت اعظم روسیه، قسمت غربی چین، قسمتی از مغولستان و ایران را کانون قدرت جهانی می‌دانست و نظریه «ریملند» نیکلاس اسپایکمن که بر اهمیت نوار پیرامونی اوراسیا و کنترل مسیرهای دریایی، گذرگاه‌های راهبردی و مناطق ساحلی که شامل کشورهایی چون انگلیس، فرانسه، آلمان، هند، کره جنوبی و ژاپن و بخشی از خاورمیانه می‌شود، تأکید داشت. بسیاری از سیاست‌های ژئوپلتیکی قرن بیستم، از مهار اتحاد شوروی در دوران جنگ سرد گرفته تا رقابت‌های کنونی آمریکا با چین و روسیه، همچنان در چارچوب همین دو رویکرد قابل تحلیل است. مقاله‌ای که در ادامه می‌آید، در آخرین شماره نشریه فارن افرز منتشر شده و از منظر نظریه ریملند، راهبردهای مهار قدرت‌های هارتلند، بویژه چین و روسیه را بررسی می‌کند. هرچند نویسندگان این مقاله از منظری کاملاً بی‌طرف به موضوع نمی‌نگرند، ترجمه آن می‌تواند برای سیاست‌گذاران، مدیران و پژوهشگران ایرانی در شناخت چارچوب فکری و اهداف ژئوپلتیکی کشورهای غربی و متحدانشان سودمند باشد.

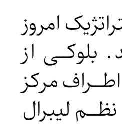

مایکل بکلی
دانشیار علوم سیاسی در دانشگاه تافتس

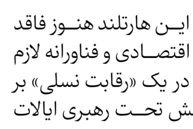

هال برندز
استاد دانشگاه جانز هاپکینز

در نگاه اول، نقشه استراتژیک امروز آشنا به نظر می‌رسد. بلوکی از قدرت‌های زمینی که در اطراف مرکز اوراسیا جمع شده‌اند، نظم لیبرال و دریایی را که توسط یک ابرقدرت فراساحلی رهبری می‌شود، به چالش می‌کشند. چین و روسیه که اکنون با حمایت‌های کره شمالی جان گرفته‌اند و حلقه‌ای از حکومت‌های متحد (از بلاروس گرفته تا میانمار) که گرد آنها را فرا گرفته است، نقشی را برعهده گرفته‌اند که پیش از این فرانسه در عصر ناپلئون، آلمانِ امپراطوری (رایش دوم) و اتحاد جماهیر شوروی یدک می‌کشیدند؛ یعنی امپراطوری‌های قاره‌ای که به دنبال سلطه بر پهنه اوراسیا و گسترش قدرت خود در سطح جهان هستند. ایالات متحده، مانند بریتانیای پیش از خود، تنها بازیگری است که قادر به مهار کردن قوس بزرگی از کشورهای ساحلی و دریایی در سراسر آمریکای شمالی، اروپا و شرق آسیا است که در ابرقاره اوراسیا قرار دارند. ریتم ژئوپلتیک بار دیگر تکرار می‌شود: یک محور برخاسته از هارتلند، در تلاش است تا حصارهای ریملند را در هم بشکند.

با این حال، هارتلندِ امروز، صرفاً یک کپی از گذشتگان خود نیست. این هارتلند یک امپراطوری واحد نیست که در سراسر اوراسیا پیشروی کند، بلکه اتحادیه‌ای نامنسجم از تجدیدنظرطلبان است که انگیزه مشترک آنها نفرت از قدرت آمریکاست. این کشورها نمی‌توانند مانند ناپلئون و هیتلر، مناطق وسیعی را به راحتی درنوردند. در عوض، آنها از ابزارهای مدرن - حملات سایبری و کمپین‌های اطلاعات دیجیتال، سلاح‌های هدایت‌شونده دقیق و موشک‌های دارای کلاهک هسته‌ای - استفاده می‌کنند که به آنها قدرت تضعیف اتحادهای ریملند و حتی حمله به خود ایالات متحده را می‌دهد. از همه مهم‌تر، این متحدان اوراسیا با هم مرتبط هستند. آنها با نصب کابل‌ها و امضای قراردادها و همچنین با استقرار ستون‌هایی از تانک‌ها گسترش می‌یابند. آنها وابستگی متقابل جهانی را به سلاحی برای تضعیف نظم ریملند از درون تبدیل می‌کنند. چین این هارتلند جدید را تثبیت کرده و به دنبال قدرت جهانی در خشکی، از طریق ابتکار کمربند و جاده خود؛ در دریا، با افزایش بی‌سابقه نظامی؛ و در فضای ابری دیجیتال، از طریق شبکه‌های مخابراتی، پلتفرم‌های پرداخت و سیستم‌های نظارتی است. هم‌افزایی این تهاجم‌ها از طریق پیوند زدن امپراطوری مجازی و رو به رشد چین با طرح‌های قلمروطلبانه و سنتی [روسیه] روی خشکی، سلطه بر مناطق ریملند را به مخاطره می‌اندازد.

با این حال، این هارتلند هنوز فاقد توانمندی‌های اقتصادی و فناورانه لازم است تا بتواند در یک «رقابت نسلی» بر ائتلاف توازن‌بخش تحت رهبری ایالات متحده پیروز شود.

رقابت برای برتری هارتلند

برای قرن‌ها، حکومت‌های هارتلند همواره تلاش کرده‌اند تا بزرگ‌ترین پهنه خشکی جهان [اوراسیا] را متحد و یکپارچه سازند؛ اقدامی که در تقابل با ائتلاف‌های دریایی صورت می‌گیرد که هدفشان، تکه‌تکه نگه داشتن و مهار قدرت در اوراسیا است. جدیدترینِ این درگیری‌ها، جنگ سرد، خالص‌ترین نمونه از این الگو بود. اتحاد جماهیر شوروی یک قدرت زمینی عظیم با امپراطوری‌ای بود که از آلمان تا اقیانوس آرام امتداد داشت. ارتش‌ها و اقدامات شوروی تهدیدهای مداومی برای حاشیه‌های اوراسیا بودند. ایالات متحده در پاسخ، اقدام به ایجاد ائتلاف‌هایی در پهنه اقیانوس‌ها کرد تا امنیت پیرامون‌های پویا و پرتحرک اوراسیا - به‌ویژه اروپای غربی، شرق آسیا و سپس خاورمیانه - را تضمین کند. ایالات متحده امپراطوری هارتلند مسکو را از نظر نظامی، سیاسی و فناوری منزوی کرد و کشورهای دوست را در یک اقتصاد آزاد جهانی با مسیرهای تجاری و خطوط تأمین که توسط قدرت آمریکا تضمین شده بود، ادغام کرد. این ائتلاف ریملندی، هارتلند را تا زمان فروپاشی مهار کرد. اکنون گروه جدیدی از حکومت‌های اوراسیا برای برتری رقابت می‌کنند. چین به دنبال برتری در سراسر آسیا و فراتر از آن است. روسیه انتقامجو به دنبال سرنگونی نظم امنیتی اروپا و بازپس‌گیری نقش خود به عنوان یک ابرقدرت هارتلند است. کره شمالی، جاه‌طلبی‌های خود در شمال شرق آسیا را با تکیه بر توانمندی‌های نظامی دوربرد تقویت می‌کند. این کشورهای تجدیدنظرطلب، در مجموع، بخش‌های بزرگی از ابرقاره اوراسیا را در بر گرفته‌اند. انگیزه همه آنها خصومت شدید با قدرت و هدف جهانِ ریملند است. آنها با همکاری نزدیک‌تر با یکدیگر، کابوس یک «محور اوراسیایی» را دوباره زنده می‌کنند. آنها در حال تعمیق روابط اقتصادی، مالی و فناوری خود هستند. میکروچیپ‌ها و ابزارهای ماشینی چینی اکنون زیربنای اقتصاد روسیه هستند و پول و فناوری چین به روسیه در پیشروی در قطب شمال کمک می‌کند. شرکت‌های روسی در هنگ‌کنگ پول جمع‌آوری می‌کنند و نفت روسیه به پکن سرازیر می‌شود. مسکو و تهران برای گسترش کریدور حمل و نقل بین‌المللی شمال-جنوب که روسیه را از طریق دریای خزر و ایران به آسیا متصل می‌کند، وارد همکاری شده‌اند.

این ائتلاف به قلمرو نظامی نیز تسری یافته است؛ به طوری که موشک‌ها و نیروهای کره شمالی در کنار کالاهای دومنظوره چینی (با کاربرد همزمان نظامی و غیرنظامی) به تداوم عملیات ولادیمیر پوتین رئیس‌جمهوری روسیه، کمک کرده‌اند. روسیه ابزارهای نظامی پیشرفته‌ای را به فروش می‌رساند که از آن جمله می‌توان به سامانه‌های پدافند هوایی و موشکی سطح بالا و همچنین فناوری‌های پیشرفته در زمینه کاهش صدای زیردریایی‌ها اشاره کرد؛ اقداماتی که به ادعای ناظران غربی، پتانسیل‌های تسلیحاتی پکن و پیونگ‌یانگ را به شدت تقویت می‌کند. تولید هماهنگ پهپادها، موشک‌ها، هلیکوپترها و سایر قابلیت‌ها توسط آنها، یک بلوک نظامی-صنعتی بسیار یکپارچه ایجاد می‌کند که متعهد به درهم شکستن نظم ریملند است.

«هالفورد مکیندر» جغرافی‌دان سیاسی، در آغاز قرن بیستم هشدار داد که صاحبان قلمرو هارتلند از تسلط خود بر اوراسیا به عنوان سکویی برای آغاز تهاجم‌های جهانی استفاده خواهند کرد. در بحبوحه نبردهای خونین جنگ جهانی دوم، «نیکلاس اسپایکمن» دانشمند علوم سیاسی، استدلال کرد که ایالات متحده باید با امن نگه داشتن مناطق پیرامونی حیاتی و دوجنبه‌ای (آبی-خاکی/ریملند) در اوراسیا، موازنه قدرت را در سراسر جهان حفظ کند. هر دو متفکر، ابعاد منازعه امروز را به خوبی باز خواهند شناخت؛ با این حال، چالش کنونی، ظریف‌تر و مخرب‌تر از تمام چالش‌هایی است که پیش از این رخ داده‌اند.

محور اوراسیا نه یک امپراطوری واحد از نوعی است که شوروی آرزوی اداره آن را داشت و نه یک اتحاد تمام‌عیار. این محور، سندیکایی از دولت‌های تحریم‌شده است که عمدتاً با نارضایتی مشترک به هم پیوند خورده‌اند. پکن و مسکو، ایدئولوژی مشترکی فراتر از نفرت مشترک از رقبای ریملندی خود ندارند. آنها یک انقلاب جهانی جمعی را دنبال نمی‌کنند، بلکه پروژه‌های متمایز و در نهایت واگرا را دنبال می‌کنند که ریشه در تاریخ و سنت‌های هر کشور دارند. امروزه، چین و روسیه شرکای استراتژیک هستند که به گفته شی جین پینگ، رهبر چین، «پشت به پشت هم» علیه جهان لیبرال به رهبری ایالات متحده می‌جنگند. اما ممکن است بزودی متوجه شوند که نمی‌توانند بر قطب شمال، آسیای مرکزی و سایر مکان‌هایی که دیدگاه‌هایشان از عظمت با هم برخورد می‌کند، تسلط داشته باشند.

این امر همبستگی هارتلند را محدود می‌کند. هنگامی که کماندوهای آمریکایی در ژانویه، نیکولاس مادورو، رئیس‌جمهوری ونزوئلا را دستگیر کردند، پکن و مسکو چیزی بیش از امید و دعا ارسال نکردند. اینها شرکای معامله‌گر هستند، نه متحدانی که به دفاع مشترک متعهد باشند. با این حال، این پویایی خطر فروپاشی ایدئولوژیک را نیز به حداقل می‌رساند. قدرت‌های تجدیدنظرطلب به جای مجادله بر سر مسائلی چون «پایبندی به اصول» یا «انحراف عقیدتی»، می‌توانند بر تعاملات عمل‌گرایانه و راهبردی تمرکز کنند؛ یعنی موضوعاتی چون تجارت، مصون‌سازی خود در برابر تحریم‌ها و همکاری‌های نظامی-فناوری که موضع آنها را در برابر دشمنان مشترک تقویت می‌کند. فقدان عملی ایدئولوژی نزد قدرت‌های هارتلند، با فراهم کردن امکان شکل‌گیری مشارکت‌های انعطاف‌پذیر، به آنها کمک می‌کند تا از انزوا مصون بمانند؛ مشارکت‌هایی که طیف گسترده‌ای را در بر می‌گیرد: از دولت‌های ضدآمریکایی در بلاروس، کامبوج، کوبا و میانمار گرفته تا کشورهای نوسانی و چندسوگرا مانند هند و عربستان و همچنین کشورهای در حال توسعه‌ای که از جهان تحت سیطره غرب ناخشنودند. هیچ یک از تجدیدنظرطلبان امروزی نمی‌توانند به سادگی اوراسیا را خود درهم بشکنند. روسیه با سرعتی کم در تسخیر شرق اوکراین پیش رفته است. چین تا زمانی که تایوان از حمایت واشنگتن برخوردار است، با موانع فتح آن دست و پنجه نرم خواهد کرد. با این حال، این ضعف همچنین باعث می‌شود پکن برای کشورهایی که فراتر از دسترس فوری‌اش هستند، تهدید کمتری به نظر برسد و تلاش‌های ایالات متحده برای مهارش را پیچیده‌تر کند. متحدان امروزی اوراسیا به دارایی‌هایی می‌بالند که اسلاف آنها فاقد آن بودند: یعنی توانایی برهم زدن اتحادهایی که کشورهای ریملند را به واشنگتن متصل می‌کند و حتی حمله به خود ابرقدرت فراساحلی.

حملات سایبری چین و روسیه زیرساخت‌های حیاتی ایالات متحده را در یک بحران فلج کند. در سال ۲۰۲۱، یک گروه جاسوسی سایبری چینی با نام «ولت تایفون» زیرساخت‌های حیاتی آمریکا، از جمله تأسیسات آب و شبکه‌های انرژی را به خطر انداخت. در همان سال، هکرهای روسی جریان سوخت در خط لوله «کولونیال» در شرق ایالات متحده را قطع کردند و باعث کمبود بنزین شدند. قابلیت‌های ضد ماهواره‌ای پکن و مسکو، زیرساخت‌های ارتباطات نظامی را که به پنتاگون اجازه می‌دهد قدرت خود را در سطح جهانی اعمال کند، به خطر می‌اندازد. زرادخانه‌های عظیم موشک‌ها و سایر مهمات هدایت‌شونده دقیق به چین، روسیه و کره شمالی این قدرت را می‌دهد که ویرانی را بر شرکای ایالات متحده - و متحدان ایالات متحده که ممکن است به نجات آنها بشتابند - تحمیل کنند. حملات تهران به تأسیسات دیپلماتیک و نظامی ایالات متحده در منطقه نشان می‌دهد که چگونه یک کشور ضعیف‌تر از ایالات متحده می‌تواند پایگاه‌های دورافتاده این کشور را تهدید کند. این فقط پیش‌نمایشی است از آنچه ممکن است در غرب اقیانوس آرام در انتظار واشنگتن باشد: پکن در حال حاضر به بزرگ‌ترین نیروی موشکی زمین‌پایه در جهان به خود می‌بالد.

گسترش تسلیحات هسته‌ای - که در مورد چین با سامانه‌های پرتابی نظیر «وسایل پروازی گلاید هایپرسونیک» (با قابلیت عبور از لایه‌های دفاعی) پدیدار شده است - می‌تواند با تهدید به حملات تلافی‌جویانه علیه پایگاه‌های آمریکا یا خاک این کشور، هزینه مداخله واشنگتن را به مراتب افزایش دهد. تا اواسط دهه ۲۰۳۰، واشنگتن در هر دو سوی این ابرقاره، با همتایان هسته‌ای روبه‌رو خواهد شد که اهدافی تجدیدنظرطلبانه در سر دارند. هرچند دشمنان ایالات متحده نمی‌توانند یک «جنگ برق‌آسای» جدید در اوراسیا راه بیندازند، اما از ابزارهای لازم برای متلاشی کردن ائتلاف‌های رقیب و تسهیل تجاوزهای منطقه‌ای - به عنوان مثال، در اطراف تایوان یا دریای بالتیک - برخوردارند؛ اقداماتی که توازن نظامی را در مناطق ریملند به نفع آنها تغییر می‌دهد.

سپس نوبت به ابزارهای اقتصادی قدرت‌های هارتلند برای اعمال فشار و اجبار می‌رسد. چین می‌تواند با قطع دسترسی به عناصر نادر خاکی (که استخراج حدود ۶۰ درصد و فرآوری بیش از ۸۰ درصد از عرضه جهانی آن را در اختیار دارد) و همچنین باتری‌های خودروهای برقی یا مواد شیمیایی پیش‌ساز دارویی، رقبای خود را در تنگنا قرار دهد. پکن همچنین تلاشی چند نسلی انجام داده تا خود را به عنوان منبعی از قدرت استراتژیک در شریان‌های اصلی جهانی‌شدن (نظیر شبکه‌های مخابراتی، کابل‌های زیردریایی و شرکت‌های تجاری و کشتیرانی) جا اندازد. روسیه نیز به طور مشابه از جریان‌های انرژی و تحرکات فراملی برای تقسیم و تضعیف اروپا استفاده کرده است. این کشور از فناوری پیشرفته، جریان‌های مالی غیرشفاف فرامرزی و رسانه‌های آزاد و سیستم‌های سیاسی قابل دسترس جوامع باز برای براندازی استفاده می‌کند. پکن و مسکو گاهی با هم یا به طور موازی در حمایت از این دستور کار همکاری کرده‌اند: ترکیب پول چین و دخالت روسیه با توانمندسازی بازیگران غیرلیبرال و دامن زدن به ناسیونالیسم قومی در بالکان، در عمل شکاف‌هایی را در ریملند اروپا ایجاد کرده است. این قدرت‌ها، شبکه‌های مواصلاتی و ارتباطی قرن بیست و یکم را به سلاحی در مبارزه مستمر برای کسب نفوذ تبدیل کرده‌اند. در این میان، هیچ دولت تجدیدنظرطلبی به اندازه چین، جاه‌طلبی‌های تاریخی را با روش‌های مدرن در هم نیامیخته است.

سه‌گانه قرن بیست و یکم

در سال ۱۹۰۴، مکیندر هشدار داد که یک چین باثبات می‌تواند روزی «آزادی جهان» را به خطر بیندازد، زیرا مرزهای ریملند را با یک سرزمین وسیع اوراسیایی در هم می‌آمیزد. در سال ۱۹۴۲، اسپایکمن پیش‌بینی کرد که یک «چین مدرن، سرزنده و نظامی‌شده» ممکن است بر غرب اقیانوس آرام تسلط یابد و به «قدرت قاره‌ای با ابعاد عظیم» تبدیل شود. ذهن‌های بزرگ ژئوپلتیک مدت‌هاست از غول‌های اوراسیایی که می‌توانند در دو جهت گسترش یابند، می‌ترسند. آنها تصور نمی‌کردند که پکن در سه جهت به عظمت برسد. «ابتکار کمربند و جاده» شی، منطق قدیمی تحکیم اوراسیا را احیا و این ابرقاره را از طریق زیرساخت‌ها، وابستگی و بدهی به هم متصل می‌کند. هزینه‌کردهای چین در «ابتکار کمربند و جاده» احتمالاً از مرز ۱ تریلیون دلار فراتر رفته است؛ رقمی که بخش عمده آن در قالب وام پرداخت شده و به پکن این اهرم فشار را داده تا در نقش بزرگ‌ترین طلبکار نظام بین‌الملل ظاهر شود. نفوذ سیاسی و پیوندهای امنیتی در پی آن می‌آیند: رشته بنادری که پکن در آنها سرمایه‌گذاری کرده است (از تایلند تا یونان) می‌تواند روزی به ستون فقرات یک شبکه پایگاه جهانی تبدیل شود. تضمین دسترسی به املاک و منابع اوراسیا، نفت خاورمیانه یا نیکل آسیای جنوب شرقی، این ابرقاره را به دژ چین - و بستری برای گسترش یا اعمال زور در مقیاس جهانی - تبدیل می‌کند. پکن همچنین قصد دارد سد دریایی ریملند را درهم بشکند. دهلی‌نو و واشنگتن دهه‌هاست که نظاره‌گر این روند هستند؛ چین سال‌هاست که در حال ساخت یک «نیروی دریایی ضد نبردناو» است؛ زرادخانه‌ای متشکل از موشک‌های ضدکشتی، پدافند هوایی و زیردریایی‌های رادارگریز و بی‌صدا که هدف آنها قفل کردن مسیر و ممانعت از ورود شناورهای آمریکایی به غرب اقیانوس آرام است. در سال‌های اخیر، شی به طور فزاینده‌ای بر نیروهای واکنش سریع برون‌مرزی - مانند یک نیروی دریایی گسترده با چندین ناو هواپیمابر - که می‌تواند نفوذ چین را به اقیانوس آرام آزاد وارد کند، تأکید کرده است. مقیاس این تهاجم اقیانوسی حیرت‌انگیز است: نیروی دریایی چین اکنون از نظر تعداد کشتی‌ها بزرگ‌ترین نیروی دریایی جهان است و گارد ساحلی آن ناوگان‌های رقیب آسیایی را تحت‌الشعاع قرار می‌دهد. دکترین ادغام نظامی-غیرنظامی چین به این کشور اجازه می‌دهد تا به صنعت کشتی‌سازی‌ای دست یابد که بیش از مجموع تولیدات سایر کشورهای جهان تولید می‌کند.

سومین تهاجم چین در فضای ابری است. نفوذ در قرن بیست و یکم به همان اندازه که از تسلط بر جغرافیای کلیدی ناشی می‌شود، از شبکه‌های دیجیتال حاکم نیز ناشی می‌شود و پیشرفت پکن در پروژه «جاده ابریشم دیجیتال» گام‌های بلندی به جلو برداشته است. تجهیزات نظارتی چین در هر قاره‌ای استفاده می‌شود. شرکت‌های چینی «علی پی» و «وی چت پی» صنعت پرداخت دیجیتال را رهبری می‌کنند و به بازرگانان در ده‌ها کشور ارز و خدمات ارائه می‌دهند. تحریم‌های ایالات متحده مانع از پیشروی غول‌های چینی مانند هواوی در مسابقه ارتباطات «G5» و «G6» نشده است. مدل‌های هوش مصنوعی چینی، از جمله «دیپ سیک» و «کوئن»، جذابیت گسترده‌ای دارند، بویژه در کشورهای در حال توسعه. زیربنای این کارزار، تلاش‌های چین برای کنترل موادی است که این فناوری‌ها و شبکه‌ها را به کار می‌اندازند- از نیمه‌رساناها گرفته تا عناصر خاکی کمیاب- که باعث اجرای این فناوری‌ها و شبکه‌ها می‌شوند.

ریملند در بوته آزمون

ائتلاف ریملند واشنگتن دهه‌هاست که جهان را رهبری می‌کند. امروز، این ائتلاف در هر حوزه‌ای به بوته آزمون گذاشته شده است. فوری‌ترین وظیفه برای ایالات متحده کاملاً ساده است: تقویت موانع نظامی برای جلوگیری از پیشرفت‌های هارتلند که می‌تواند وضع موجود را بی‌ثبات کند و دستاوردهای بیشتری را در آینده ممکن سازد. بازدارندگی در برابر حمله چین علیه تایوان نیازمند قدرت رزمی بیشتر در خط مقدم از سوی ایالات متحده و متحدانش است: آتشبارهای دوربرد، زیردریایی‌ها و کشتی‌های سطحی، هواپیماهای نسل پنجم، پدافند هوایی و موشکی یکپارچه، لشکرهایی از پهپادهای هوایی و دریایی و پایگاه‌ها و ذخایر تسلیحاتی پراکنده در سراسر به اصطلاح «زنجیره جزایر اول»؛ قوس جزایری که از ژاپن، تایوان و فیلیپین عبور می‌کند. در اروپا، بازدارندگی در برابر روسیه به معنای تبدیل بال شرقی ناتو به یک هدف سخت، با نیروهای سنگین دائمی، شبکه‌های دفاع هوایی و حملات عمیق، قابلیت‌های ضد پهپاد و زیرساخت‌های حیاتی مقاوم از بالتیک تا لهستان و رومانی است. بازدارندگی مؤثر همچنین مستلزم جریان مداوم تسلیحات برای اوکراین است.

در حال حاضر، این وظیفه به طور عمده بر دوش ایالات متحده و کشورهای منتخب خط مقدم است. فقط واشنگتن مجموعه کاملی از ابزارهایی را دارد که یک دفاع ائتلافی سطح بالا را قابل اجرا می‌کند. هرچند پویاترین و آسیب‌پذیرترین متحدان ایالات متحده - به‌ویژه کشورهای حوزه بالتیک، فنلاند، آلمان، ژاپن، لهستان و تایوان - به‌سرعت در حال تسلیح دوباره خود هستند، اما عقبه و پشت جبهه مناطق ریملند، سه دهه را به نظامی‌زدایی و کم‌توجهی به سرمایه‌گذاری حتی در بخش توانمندی‌های پایه و اساسی سپری کرده است.

دونالد ترامپ، رئیس‌جمهوری ایالات متحده، درست می‌گوید که متحدان باید برای دفاع بیشتر هزینه بیشتری به پایگاه صنعتی مشترک کمک کنند. اما او در اشتباه است که این فشار را با اشتیاق مداوم خود برای جدایی آمریکا همراه کند. اگر ایالات متحده از اوراسیا فرار کند، کشورهای باقی مانده در حاشیه اوراسیا قادر به مهار پکن یا حتی مسکو نخواهند بود.

اما تقویت قابلیت‌های نظامی محلی تنها اولین حرکت در یک رقابت طولانی است. جنگ‌های اخیر نشان داده که چگونه منابع گلوله، موشک، پدافند هوایی و مواد اولیه - نه در ماه‌ها، بلکه در هفته‌ها یا روزها - به سرعت کاهش می‌یابد و چگونه تولید صنعتی پس از شروع تیراندازی تعیین‌کننده می‌شود. یک قدرت بازدارنده در خط مقدم، شاید بتواند ضربات اولیه و آغازین یک نبرد را در اروپا یا غرب اقیانوس آرام خنثی کند، اما به‌تنهایی قادر به پشتیبانی و تداوم‌بخشی به یک مبارزه چندساله نخواهد بود؛ مبارزه‌ای که در آن، ظرفیت تولید، عمق تکنولوژیک و تاب‌آوری مالی تعیین می‌کند که کدام جبهه زودتر کمر خم خواهد کرد. این درست همان جایی است که ائتلاف گسترده‌تر مناطق ریملند وارد میدان می‌شود، چراکه حتی واشنگتن نیز نمی‌تواند به‌طور نامحدود بار مالی و تسلیحاتی چندین جبهه نبرد بزرگ را به دوش بکشد و همزمان به بازسازی و نوسازی نیروهای خود بپردازد. بنابراین، مأموریت اصلی، تبدیل این مجموعه پراکنده از کشورهای ثروتمند اما نگران، به یک اقتصاد کارآمد در زمان جنگ و صلح است؛ بلوکی که در کوتاه‌مدت مانع از تجاوز و تعدی دشمن شود و با گذشت زمان، در توان تولید، عمق نوآوری و میزان تاب‌آوری، از قدرت‌های هارتلند پیشی بگیرد.

قدرت اعداد

برخلاف روحیه شکست‌گرایی حاکم بر غرب، کشورهای ریملند در اکثر شاخص‌های معنادار ظرفیت اقتصادی، قدرت‌های هارتلند را تحت‌الشعاع قرار می‌دهند. آمریکای شمالی، منطقه یورو و دموکراسی‌های اصلی هند و اقیانوسیه شامل استرالیا، ژاپن، کره جنوبی و تایوان تقریباً نیمی از تولید ناخالص داخلی جهانی را با نرخ ارز بازار تولید می‌کنند. در مقابل، هارتلند حداکثرگرا - چین، روسیه، ایران و کره شمالی، به علاوه مجموعه‌ای از کشورهای همسو مانند بلاروس، کامبوج، کوبا، لائوس، میانمار، پاکستان و جمهوری‌های آسیای مرکزی - تنها به حدود ۲۰ درصد از تولید ناخالص داخلی جهانی می‌رسد. منطقه ریملند همچنین موتورهای اصلی تولید ثروت جهانی را کنترل می‌کند. آمریکای شمالی، منطقه یورو، هند و اقیانوسیه، بازار مصرفی تقریباً سه و نیم برابر منطقه هارتلند را تشکیل می‌دهند؛ بازار ایالات متحده به تنهایی تقریباً دوبرابر مجموع بازار چین و روسیه است. همان‌طور که «نیل شیرینگ»، اقتصاددان، نشان داده است، این عدم تعادل به جریان‌های تجارت جهانی شکل می‌دهد؛ به‌طوری که بیش از نیمی از کل تجارت جهان در درون مناطق ریملند رخ می‌دهد و حدود دوسوم از صادرات قدرت‌های هارتلند نیز به تقاضای ریملند وابسته است. در مقابل، تنها حدود یک‌ششم از صادرات ریملند به بازارهای هارتلند متکی است.

اعضای بلوک همسو با ایالات متحده، ارزهای ذخیره جهان را منتشر، شبکه‌های اصلی پرداخت و تراکنش را اداره و تقریباً تمام دارایی‌های نقدشونده و درجه سرمایه‌گذاری را تأمین می‌کنند. تقریباً ۸۵ درصد از سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی جهانی، ۸۵ درصد از سرمایه‌گذاری پرتفوی و ۸۷ درصد از ذخایر ارزی در داخل این بلوک قرار دارند. حدود ۷۵ درصد از وام‌های خارجی چین به دلار است و بیشتر ذخایر غیردلاری‌اش در اروپا نگهداری می‌شود.

منابع یکی دیگر از نقاط قوت کشورهای ریملند هستند. ایالات متحده به تولیدکننده برتر نفت و گاز جهان تبدیل شده و تقریباً دو برابر عربستان سعودی یا روسیه نفت و حدود ۷۵ درصد بیشتر از روسیه (دومین تولیدکننده) گاز طبیعی تولید می‌کند. این فراوانی، دسترسی ایالات متحده به گلوگاه‌های دوردست را به‌شدت کاهش داده است: تنها حدود ۷ درصد از نفت خام وارداتی ایالات متحده از طریق تنگه هرمز تأمین می‌شود، در حالی که تقریباً نیمی از واردات نفت خام چین از این طریق انجام می‌شود.

در همین حال، آمریکای شمالی از یک تأمین‌کننده حاشیه‌ای گاز طبیعی مایع در سال ۲۰۱۶ به منطقه صادرکننده برتر جهان در سال ۲۰۲۵ تبدیل شد. این تغییر، ریملند را خودکفاتر کرده است. تلاش روسیه برای استفاده از نفت و گاز به عنوان سلاح، اروپا را بیشتر به سمت یک سیستم انرژی متمرکز بر ایالات متحده سوق داد. جنگ علیه ایران این روند را شتاب بخشیده است.

کشورهای هارتلند نیز از منابع طبیعی برخوردارند، اما مناطق ریملند توانایی بیشتری برای تبدیل این منابع به قدرت دارند. روسیه روی ذخایر عظیمی از نفت، گاز و مواد معدنی نشسته است، اما بسیاری از این زیرساخت‌ها به خطوط لوله فرسوده دوران شوروی، شبکه‌های ریلی بیش از حد اشباع‌شده [و تحت فشار] و همچنین بنادر و خطوط کشتیرانی آسیب‌پذیر در برابر حمله، وابسته‌اند. در ماه آوریل، حملات اوکراین به پایانه‌های بزرگ صادراتی، روسیه را مجبور به کاهش جریان نفت خود کرد و پرده از زیرساخت‌های شکننده و آسیب‌پذیری برداشت که در پس قدرت منابع این کشور نهفته است. برتری چین در مواد معدنی حیاتی، قدرتمندتر اما ناامن‌تر از آن چیزی است که به نظر می‌رسد. اکنون گلوگاه آن در سراسر زنجیره تأمین مورد حمله قرار گرفته است، زیرا تلاش‌های تنوع‌بخشی ایالات متحده و کشورهای متحد از آرمان‌خواهی به بسیج تحت حمایت دولت تغییر یافته است.

توکیو در سال ۲۰۱۰، پس از تنش با چین بر سر جزایر مورد مناقشه سنکاکو (که در چین به عنوان جزایر دیائویو شناخته می‌شود) که منجر به تحریم تمام صادرات عناصر خاکی کمیاب به ژاپن توسط چین شد، پیشگام این مدل شد. از آن زمان، توکیو از منابع مالی عمومی برای اتصال معادن استرالیا و پالایشگاه‌های مالزی به صنعت آهن‌ربای پایین‌دستی ژاپن استفاده کرده و وابستگی خود به واردات عناصر خاکی کمیاب چین را از تقریباً ۹۰ درصد در سال ۲۰۱۰ به حدود ۶۰ درصد در حال حاضر کاهش داده است. واشنگتن اکنون در حال توسعه و بسط این رویکرد است؛ به‌طوری که با بهره‌گیری از اهرم‌هایی چون تملک سهام، تضمین کف قیمت و سازوکارهای نوین تأمین مالی، در پی رونق بخشیدن به تولید عناصر نادر خاکی است و هم‌زمان، اقدام به تأسیس «ذخیره راهبردی مواد معدنی حیاتی ایالات متحده» کرده است. شرکت‌هایی در سراسر منطقه ریملند، از جمله «ام.پی متریالز» در ایالات متحده، «لیناس» در استرالیا و «سرا ورده» در برزیل، در حال راه‌اندازی و تکمیل یک زنجیره کامل «از معدن تا آهن‌ربا» هستند.

تعیین‌کننده‌ترین عدم تقارن در صنایع پیشرفته نهفته است. طبق محاسبات «استیون بروکس» و «بن واگل»، ایالات متحده و متحدانش تقریباً ۸۵ درصد از سود شرکت‌های جهانی را در صنایع پیشرفته - واضح‌ترین شاخص مکان ایجاد ارزش واقعی - به دست می‌آورند. مقیاس صنعتی چین واقعی است: این کشور حدود یک سوم کالاهای [illegible] را تولید می‌کند و در تولید خودروهای برقی، باتری‌ها، پنل‌های خورشیدی، پهپادها، کشتی‌ها، داروها و عناصر خاکی کمیاب پیشرو است. اما این مقیاس به خودکفایی منجر نشده است. تولید داخلی تراشه‌های [illegible] کمتر از یک پنجم تقاضا را پوشش می‌دهد و کنترل‌های صادراتی ایالات متحده، دسترسی چین به قدرت محاسباتی پیشرفته را بشدت کاهش داده است. حتی بهترین مدل‌های هوش مصنوعی چین نیز به معماری‌های «متن‌باز» طراحی شده در غرب یا خوشه‌های به‌هم‌پیوسته تراشه‌های کم‌مصرف متکی هستند. تصویر اصلی بدون تغییر است: چین یک غول تولیدی با فناوری متوسط است که در یک اکوسیستم فناوری مرزی ریملندی فعالیت می‌کند. چین و روسیه سعی کرده‌اند با شکل دادن به شرکایی خارج از هر دو بلوک، بویژه از طریق وام و سرمایه‌گذاری، این کمبود را جبران کنند. اما بسیاری از وام‌گیرندگان بزرگ پکن، صادرکنندگان کالا و مواد اولیه‌ای هستند که خود زیر بار سنگین بدهی‌ها دست‌وپا می‌زنند و رتبه اعتباری آنها در سطح «B منفی» است؛ به همین دلیل، از سال ۲۰۱۹ به این سو، همزمان با بالا رفتن آمار ناتوانی این کشورها در بازپرداخت بدهی‌ها، روند وام‌دهی‌های فرامرزی چین در عمل به «انتقال خالص منفی سرمایه» (منفی شدن تراز خالص دریافتی‌ها نسبت به پرداخت‌ها) منجر شده است. این عدم تقارن‌ها در زمان صلح و جنگ اهمیت دارند. هارتلند امروز، نسبت به دشمنان گذشته پویاتر و متصل‌تر است، اما هنوز هم از عمق اقتصادی و گستره فناوری ائتلافی که در برابرش صف‌آرایی کرده، بی‌بهره است.

با این حال، بزرگ‌ترین نقطه قوت ریملند - یعنی همان تنوع و تکثر آن - به‌طور همزمان نقطه ضعف آن نیز به‌شمار می‌رود. ائتلافی که شباهت زیادی به یک اقتصاد جهانی مینیاتوری دارد، کشورهایی را گرد هم می‌آورد که سیاست‌گذاری‌های هرکدام از آنها تحت تأثیر آسیب‌پذیری‌ها و آستانه‌های تحمل ریسک کاملاً متفاوتی شکل گرفته است. چین از طریق نفوذ در هیمالیا، در ژاپن و آسیای جنوب شرقی از طریق گسترش دریایی و در استرالیا از طریق اجبار اقتصادی، در هند ترس ایجاد می‌کند. موشک‌های روسی و شوک‌های انرژی، کشورهای اروپایی را نگران می‌کند. از سوی دیگر، هارتلند هدفی ساده و وحدت‌بخش دارد: تضعیف نظم ریملند که دست‌وپای او را بسته است.

قدرت‌های ریملند همچنین به گروهی از «کشورهای لولا» (یا Hinge States) وابسته هستند؛ کشورهایی که از نظر استراتژیک نقشی حیاتی و گریزناپذیر دارند و به دلیل موقعیت جغرافیایی، قدرت اقتصادی یا نفوذ منطقه‌ای خود، نقشی تعیین‌کننده در موازنه قدرت میان ابرقدرت‌ها ایفا می‌کنند، اما از نظر ساختاری به هیچ ائتلافی متعهد نیستند. برای نمونه، هند روابط و شراکت‌های نزدیکی را هم با واشنگتن و هم با مسکو دارد. عربستان سعودی پیوندهای دفاعی خود را با ایالات متحده تقویت کرده، در حالی که هم‌زمان شرکت «هوآوی» را در زیرساخت‌های دیجیتال خود پابرجا نگه داشته است. این کشورها از منابع، توانمندی‌های فناورانه یا دارایی‌های دیگری برخوردارند که می‌تواند سلطه ریملند را تقویت کند؛ با این حال، آنها صرفاً «متحدانی نیم‌بند» باقی می‌مانند که تعهدشان در بهترین حالت، مشروط و وابسته به شرایط است.

در هسته غربی ریملند، سیاست‌های دموکراتیک مشکلات مربوط به هماهنگی را تشدید می‌کنند. صادرکنندگان، صنایع وابسته به واردات و شهروندان عادی که به انرژی و کالاهای ارزان عادت دارند، اتخاذ مواضع سختگیرانه‌تر علیه چین و روسیه را برای سیاستمداران دشوار می‌کنند. اروپا بخش فناوری ضعیفی دارد و بهره‌وری آن کند است و صنایعش در معرض ظرفیت بیش از حد چین و حمایت‌گرایی ایالات متحده قرار دارند. وجود چنین محدودیت‌های ساختاری، متحدان را به سمت «راهبرد پوشش ریسک» و «سیاست صبر و انتظار» سوق می‌دهد. در همین حال، ایالات متحده ضروری اما غیرقابل اعتماد است. قطب‌بندی داخلی و چرخه‌های پوپولیسم، انگیزه‌های یکجانبه‌گرایانه سیاست خارجی را تغذیه می‌کنند. وزن اقتصادی این باور را تقویت می‌کند که کشور می‌تواند بدون مدیریت دقیق اتحاد یا شاید حتی باج‌گیری از آن متحدان برای دستاوردهای محدود، پیشرفت کند.

در طول جنگ سرد، اتحاد جماهیر شوروی مسلح به سلاح هسته‌ای و از نظر ایدئولوژیکی توسعه‌طلب، نظم و انضباط را بر سیستم حاشیه‌ای تحمیل کرد. هارتلند امروز چنین نیست؛ روسیه کشوری محدود است، در حالی که چین از طریق اجبار اقتصادی و فشارهای تدریجی در «منطقه خاکستری» به پیش می‌تازد؛ فشارهایی شامل مزاحمت‌های دریایی، ارعاب نظامی، عملیات‌های سایبری و دیگر اقداماتی که با هدف تغییر واقعیت‌های میدانی، بدون به راه انداختن یک جنگ تمام‌عیار، طراحی شده‌اند. در غیاب یک خطر موجودیتی واحد و ملموس، ریملند فاقد آن ترسی است که زمانی آنها را مجبور می‌ساخت تا منافع محدود و فرقه‌ای خود را فدای یک استراتژی مشترک کنند. این جبهه، اگرچه از نظر مادی دست برتر را دارد، اما از نظر سیاسی ضعیف و آسیب‌پذیر است.

اصل سازماندهی ساده است: ایجاد فراوانی بدون خودکفایی مطلق. ریملند نیازی به تولید همه چیز در همه جا ندارد؛ به جای ایجاد یک زنجیره تأمین غول‌پیکر، این بلوک باید عملکردهای حیاتی را در اقتصادهای آمریکای شمالی، اروپا و هند و اقیانوسیه توزیع کند. همین منطق در مورد فناوری نیز صدق می‌کند. مزیت تاریخی ریملند، «نوآوری تمرکززدایی‌شده» است؛ به این معنا که مراکز مستقل متعددی از تخصص و دانش با یکدیگر رقابت می‌کنند، دست به آزمایش می‌زنند و دستاوردهای پیشگامانه را سریع‌تر از هر رقیب تحت هدایت دولت، به تولید انبوه می‌رسانند. یک استراتژی منسجم می‌تواند این مزیت را تقویت کند. این سیستم همچنین به یک پایگاه صنعتی دفاعی منسجم نیاز دارد.

امروزه، ارتش‌های متفقین با هم تمرین می‌کنند، اما کارخانه‌های آنها اغلب طوری عمل می‌کنند که گویی در جهان‌های مختلف هستند. این ادغام اقتصادی و نظامی باید با ابزارهایی برای اجبار همراه شود. اگر چین یا روسیه یکی از اعضا را با محدودیت‌های تجاری هدف قرار دهند، شرکای مایل می‌توانند تعرفه‌های هماهنگ، کنترل‌های صادرات و حمایت مالی اضطراری را اعمال کنند. یک هیأت هماهنگی دائمی می‌تواند مجازات‌ها را تنظیم کند، قوانین امنیت فناوری را اجرا کند و به کشورهایی که از تلافی آسیب دیده‌اند، غرامت بپردازد. به جای پاسخ‌های بداهه، این بلوک به ابزارهای تمرین‌شده و نردبان‌های تشدید قابل پیش‌بینی تکیه می‌کند که هزینه‌های تجاوز به هارتلند را افزایش می‌دهد. مسدود کردن درهای پشتی [منظور راه‌های فرار است] چین نیز به همان اندازه حیاتی است. ائتلاف تحت رهبری ایالات متحده، ماشین‌آلات و ابزار تولید صنعت مدرن را در کنترل خود دارد، اما تنها با هماهنگ‌سازی «قوانین مبدأ» و «ردیابی محتوا» است که می‌تواند مانع از آن شود که پکن نهادهای حیاتی را از طریق هند، مکزیک یا ویتنام بازمسیردهی و ترانزیت کند. کنترل‌های صادراتی یکپارچه و استانداردهای موقعیت‌یابی جغرافیایی تعبیه‌شده، مانع از درغلتیدن ماشین‌آلات دارای کاربرد دوگانه به بخش‌های نظامی هارتلند خواهد شد. یک سیستم چندلایه (رتبه‌بندی‌شده)- با دسترسی کامل برای کشورهای پایبند، دسترسی جزئی برای کشورهای میانه‌رو (مردد) و تعلیق دسترسی برای ناقضان قانون - می‌تواند لنگرگاه نظمی انعطاف‌پذیر اما منضبط باشد.

معاهدات دست و پا گیر هستند و اتفاق آرا، بازیگران دارای حق وتو ایجاد می‌کند. آنچه ریملند نیاز دارد، قوانین همسو و اجرای هماهنگ است، نه حاکمیت مشترک. گروه‌هایی از کشورهای مایل می‌توانند حتی زمانی که دیگران تردید دارند، روی تراشه‌ها، کابل‌های زیر دریا، آتشبارهای دوربرد یا تحریم‌ها پیش بروند. این سیستم با افزایش تدریجی گسترش می‌یابد، نه با چانه‌زنی‌های بزرگ. ریملند نباید پیروزی بر «جنوب جهانی» را رمانتیک جلوه دهد. در طول جنگ سرد، اکثر کشورهای پسااستعماری عدم تعهد را انتخاب کردند و ائتلاف غربی به هر حال پیروز شد. اقتصاد ایالات متحده به تنهایی تقریباً ۳۰ درصد بزرگ‌تر از مجموع اقتصادهای آفریقا، آمریکای لاتین، خاورمیانه، آسیای جنوبی و آسیای جنوب‌شرقی است. کشورهای این مناطق از نظر سیاسی و اقتصادی دچار اختلاف هستند. بسیاری از آنها وسوسه وام و زیرساخت‌های چین را دارند، اما ظرفیت بیش از حد صنعتی و دامپینگ پکن آنها را تهدید می‌کند. مناطق در حال توسعه احتمالاً همچنان عرصه تغییر اتحادهای موردی خواهند بود، نه یک ائتلاف قابل اعتماد برای واشنگتن یا پکن.

منبع: فارن افرز

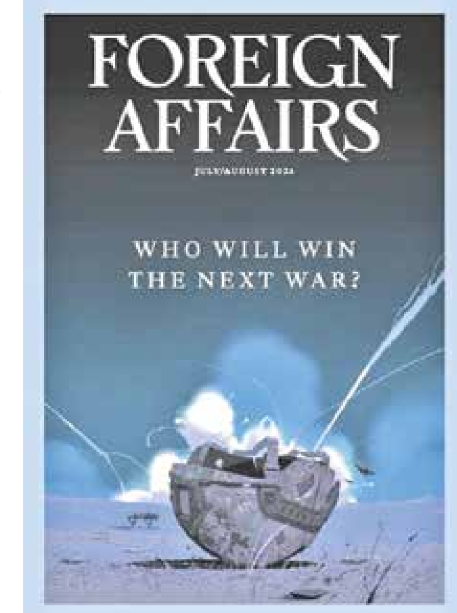

شماره ژوئیه/آگوست ۲۰۲۶ مجله «فارن افرز»

کشورهای هارتلند با همکاری نزدیک‌تر با یکدیگر، کابوس یک «محور اوراسیایی» را دوباره زنده می‌کنند. آنها در حال تعمیق روابط اقتصادی، مالی و فناوری خود هستند. میکروچیپ‌ها و ابزارهای ماشینی چینی اکنون زیربنای اقتصاد روسیه هستند و پول و فناوری چین به روسیه در پیشروی در قطب شمال کمک می‌کند. شرکت‌های روسی در هنگ‌کنگ پول جمع‌آوری می‌کنند و نفت روسیه به پکن سرازیر می‌شود. مسکو و تهران برای گسترش کریدور حمل و نقل بین‌المللی شمال-جنوب که روسیه را از طریق دریای خزر و ایران به آسیا متصل می‌کند، وارد همکاری شده‌اند

ائتلاف ریملند واشنگتن دهه‌هاست که جهان را رهبری می‌کند. امروز، این ائتلاف در هر حوزه‌ای به بوته آزمون گذاشته شده است. فوری‌ترین وظیفه برای ایالات متحده کاملاً ساده است: تقویت موانع نظامی برای جلوگیری از پیشرفت‌های هارتلند که می‌تواند وضع موجود را بی‌ثبات کند و دستاوردهای بیشتری را در آینده ممکن سازد. در حال حاضر، این وظیفه به طور عمده بر دوش ایالات متحده و کشورهای منتخب خط مقدم است

منطقه ریملند همچنین موتورهای اصلی تولید ثروت جهانی را کنترل می‌کند. آمریکای شمالی، منطقه یورو، هند و اقیانوسیه، بازار مصرفی تقریباً سه و نیم برابر منطقه هارتلند را تشکیل می‌دهند: بازار ایالات متحده به تنهایی تقریباً دوبرابر مجموع بازار چین و روسیه است

چین این هارتلند جدید را تثبیت کرده و به دنبال قدرت جهانی در خشکی، از طریق ابتکار کمربند و جاده خود در دریا، با افزایش بی‌سابقه نظامی و در فضای ابری دیجیتال، از طریق شبکه‌های مخابراتی، پلتفرم‌های پرداخت و سیستم‌های نظارتی است

شکاف در ائتلاف ریملند

برش

ائتلاف ریملند از نظر قدرت بی‌نظیر است اما از نظر هدف به طرز خطرناکی دچار شکاف است. ایالات متحده بر فراز مجموعه‌ای از شبکه‌های امنیتی منطقه‌ای، باشگاه‌های اقتصادی و فناوری و خوشه‌های ارزشی قرار دارد. این امپراطوری شبکه‌ای (توزیع‌شده) هرچند باز و تطبیق‌پذیر است، اما در عین حال در برابر بی‌هدفی (سرگردانی) و تفرقه نیز آسیب‌پذیر است. دشمنان توانسته‌اند از باز بودن بازارها، نهادها و فناوری‌های غربی سوءاستفاده کنند و جهانی شدن، اجماع داخلی را که زیربنای انسجام ریملند بود، تضعیف کرده است. متحدانی که زیر چتر حمایتی قدرت آمریکا قرار دارند، به جای آنکه اهرم‌های افزاینده توان نظامی باشند، به کشورهایی وابسته تبدیل شده‌اند؛ تا جایی که برخی از آنها اکنون یک‌جانبه‌گرایی ایالات متحده را تهدیدی بزرگ‌تر از متجاوزانِ قلمرو هارتلند می‌دانند. ایالات متحده به یک محافظ دووجهی تبدیل شده است که مستعد انگیزه‌های حمایت‌گرایانه و گاهی غارتگرانه است.

تنش‌های ناشی از جنگ علیه ایران بازتاب‌دهنده همین گسست بوده است؛ چرا که چندین کشور متحد [آمریکا]، به جای حمایت و همبستگی با این اقدام ایالات متحده، از پشتیبانی خودداری کردند یا علناً از آن فاصله گرفتند. نتیجه این روند، ایجاد ریملندی است که گرفتار اختلافات و ناسازگاری‌های داخلی شده است؛ در حالی که حکومت‌های قلمرو هارتلند، همچنان بر سر خواست مشترک خود مبنی بر تغییر و بازنگری در «وضعیت موجود»، متحد و یکپارچه باقی مانده‌اند.

چالش واشنگتن، بازسازی آنچنان نظمی در مناطق ریملند است که شایسته و مناسبِ عصری باشد که در آن، قدرت هم از مجرای شبکه‌ها [مجازی و فناورانه] جریان می‌یابد و هم از مسیر جغرافیا و قلمرو. این امر نه تنها به معنای نگه داشتن ارتش‌های متخاصم در پشت مرزهایشان است، بلکه مانع شدن از مصادره و همچنین به یغما رفتن فرآیند جهانی‌شدن توسط حکومت‌های هارتلند را نیز شامل می‌شود.

آیا ریملند می‌تواند «قدرت» را به یک «استراتژی» تبدیل کند؟

برش

- **برای ریملند، نتیجه‌گیری ساده است:** این منطقه باید بر اساس فرصت‌طلبی واقع‌گرایی با کشورهای این منطقه تعامل کند، نه بر پایه ایدئولوژی. آنچه این ائتلاف از این کشورها می‌خواهد، مشخص و محدود است: دسترسی امن به مواد معدنی حیاتی، تنوع‌بخشی به منابع انرژی و استفاده از نیروی کار مکمل. شراکت با این کشورها همواره معامله‌گرایانه و سیال باقی خواهد ماند. هدف، تبدیل کردن آنها به متحدان دائمی نیست؛ بلکه هدف این است که در زمان همسویی منافع، جایگزین‌های اقتصادی معتبری به آنها ارائه شود تا تضمین گردد چین نمی‌تواند بر بازارهایشان مسلط شود. همه اینها مستلزم رهبری پایدار ایالات متحده از نوعی است که امروزه محل پرسش قرار گرفته است. ایالات‌متحده انگیزه‌های قاره‌ای خود را دارد. آمریکا ممکن است وسوسه شود به منطقه خود بازگردد و از تسلط نیمکره‌ای به عنوان پناهگاهی در جهانی آشفته استفاده کند. یا می‌تواند با اجبار متحدان خود به دنبال مزیت یکجانبه باشد، نه اینکه برای ایجاد قدرت چندجانبه بیشتر تلاش کند. هر دو انگیزه برای انسجام کشورهای حاشیه‌ای کشنده خواهد بود.
تنها ایالات متحده است که می‌تواند با تکیه بر وزن اقتصادی و پیشتازی فناوری خود، لنگرگاه دفاع از مناطق در خطر ریملند باشد و زیربنای سیستمی مبتنی بر ایستادگی جمعی و اعمال فشار را فراهم کند. تنها ایالات‌متحده است که می‌تواند آن پشتوانه اطمینان‌بخشی را ایجاد کند که شرکا برای ایستادگی در برابر اهرم‌های فشار هارتلند به آن نیاز دارند. اگر واشنگتن با ابزار فشار و ترغیب، برای ایجاد یک اقدام جمعی نقش شتاب‌دهنده را ایفا کند - درست همان‌طور که در دوران جنگ سرد انجام داد - می‌تواند روابط حیاتی خود را مستحکم سازد. اما اگر این روابط را کنار بگذارد یا از آنها برای باج‌خواهی استفاده کند، همان موانعی را که سال‌ها جلوی نفوذ هارتلند را گرفته بودند، به دست خود ویران خواهد کرد.
- **هارتلند دقیقاً می‌داند چه می‌خواهد:** جهانی تقسیم‌شده به حوزه‌های نفوذ سرزمینی که از طریق گلوگاه‌های صنعتی کنترل می‌شود تا دیگران را وابسته نگه دارد. اما ریملند با برخورداری از فناوری برتر و بازارهای ثروتمندتر، از مقیاس و توان کافی برای متوقف کردن این آینده برخوردار است. با این حال، اگر این مزیت‌ها سازماندهی نشوند، ارزش چندانی نخواهند داشت. پرسش کنونی این است که آیا ریملند به عنوان یک مرکز قدرت منسجم عمل خواهد کرد یا همچون مجموعه‌ای سست و آسیب‌پذیر باقی خواهد ماند. موازنه بنیادین قدرت هنوز هم به نفع ریملند سنگینی می‌کند؛ اما اینکه آیا نظم بین‌المللی نیز به همین شکل پابرجا بماند یا خیر، بستگی به این دارد که آیا ریملند می‌تواند این «قدرت» را به یک «استراتژی» تبدیل کند یا نه.